

## میزگرد

### اقتصاد سیاسی آمریکای پس از بحران و پیامدهای خاورمیانه‌ای آن

مقدمه

بحران بی سابقه مالی آمریکا در سال ۲۰۰۸ بلافاصله کل بلوک سرمایه داری را در نوردید و به حوزه‌های دیگری چون اقتصاد، بیمه، صنعت و بالاخره به متحدان اقتصادی غرب تسری یافت. در اثر این بحران، بخش قابل توجهی از ثروت و اعتبار مالی افراد و بنگاه‌های اقتصادی آسیب شدیدی را متحمل گردید. پرسش اساسی و راهبردی که در پی این بحران رخ نمود، این بود که بحران مزبور، نقش آمریکا را در منطقه‌ای چون خاورمیانه کم رنگ خواهد کرد یا بر سیاست‌های مداخله جویانه این کشور شدت خواهد بخشید. در متنی که پیش رو دارید ابعاد این بحران و عوارض و تبعات بین المللی، به ویژه خاورمیانه‌ای آن مورد بحث قرار گرفته است. استادانی که در این بحث شرکت دارند عبارتند از: **دکتر سهراب شهسائی**، محقق و مدرس در زمینه اقتصاد سیاسی بین الملل؛ **دکتر مهدی فاخری**، محقق و مدرس در زمینه اقتصاد سیاسی بین الملل؛ و **دکتر سیدمحمد کاظم سجادپور**، محقق و مدرس در زمینه امنیت و سیاست بین الملل. گفتنی است آقای دکتر دهشیار به نمایندگی از مرکز مطالعات خاورمیانه، اداره این نشست را عهده دار هستند.

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای امیدوار است بتواند با طرح و بسط این بحثها، یاور اصحاب علم و نیز سیاست گذاران در شناخت وضع جاری و تخمین شرایط آتی باشد.

**دکتر دهشیار**: یکی از کارهای خوبی که مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک

خاورمیانه انجام می‌دهد، برگزاری میزگردهای مرتبط با امور خاورمیانه، آمریکا و اسرائیل است. در میزگرد امروز اقتصاد سیاسی آمریکا پس از بحران و پیامدهای خاورمیانه‌ای آن بحث خواهد شد. برای مقدمه لازم است اشاره کنم که در ابتدا باید میان بحران مالی و بحران اقتصادی تفکیک قایل شد. آنچه که در آمریکا رخ داد بحران مالی بود، نه اقتصادی؛ اگر چه در پس بحرانهای مالی مشکلات اقتصادی نیز ظهور می‌کند. بنیانهای اقتصادی در آمریکا به طور کامل پویا است. نشانه‌های پویایی اقتصادی در یک کشور نیز چند مولفه است که نخستین آن را می‌توان بهره‌برداری از ظرفیت کارخانه‌های صنعتی دانست. امروزه آمریکا بهره‌برداری خوبی از ظرفیتهای کارخانه‌های صنعتی دارد. مولفه بعدی بازده کارگران کارخانه‌ها است. کارگران صنعتی آمریکا در حال حاضر بازدهی صنعتی بالایی در بین کشورهای توسعه یافته دارند. سومین مولفه سطح فناوری و نوآوری در این حوزه است. در ایالات متحده به ازای هر نفر حدود ۷۰۰ دلار در حوزه نوآوری فناوری هزینه می‌شود. این مبلغ یکی از بالاترین هزینه‌هایی است که در کشورهای غربی صورت می‌گیرد. به عنوان چهارمین مولفه می‌توان سطح درآمد را مطرح کرد. هر خانواده چهار نفری در آمریکا به طور متوسط حدود ۴۲ هزار دلار درآمد سالانه دارد. بنابراین، با توجه به مولفه‌های ذکر شده مشخص می‌گردد که بنیانهای اقتصاد آمریکا پویا و قدرتمند است.

بحران سال ۲۰۰۸ به طور مشخص در حوزه مالی صورت گرفت که بیشتر علل سیاسی دارد تا علل اقتصادی. از دهه ۱۹۸۰ با روی کار آمدن رونالد ریگان تغییرات فکری موثری در حوزه اقتصادی آمریکا ایجاد شد که چند مولفه در آنجا ایفای نقش می‌کرد. نخست اینکه، عناصر دولتی ناظر بر کار بانکهای دولتی، موسسات مالی و بازار بورس وال استریت آسان گرفتند و در واقع بازار را آزاد گذاشتند و اجازه دادند خود بازار تعیین کننده باشد و دولت صرفاً ناظر باشد. مسئله دوم این بود که بانکهای سرمایه‌گذاری شروع به پرداخت وامهای بسیار برای خرید خانه کردند. پیش‌تر این امور صرفاً در اختیار بانکها بود، اما پس از این سرمایه‌گذاران نیز به طور مستقیم وارد خرید و فروش خانه شدند. در سطح سوم، بانکهای معمولی شروع به دادن وام به مردم کردند. از سال ۱۹۸۳ تا سال ۲۰۰۶ شاهد رونق اقتصادی بالایی در ایالات متحده

بودیم. در این مدت حدود ۳۶ میلیون شغل ایجاد شد، تورم از ۱۳ درصد به ۴ درصد و حتی در دوره بوش به ۱ درصد رسید. خرید در این کشور بسیار پر رونق شد. در واقع، نقدینگی بالا رفت و میزان مصرف نیز افزایش یافت. نرخ پس انداز از ۱۰ درصد به ۴ درصد رسید. در این بین بهای متوسط مسکن از ۶۶ هزار دلار در سال ۱۹۸۳ به ۱۲۲ هزار دلار در سال ۲۰۰۰ و ۲۲۰ هزار دلار در سال ۲۰۰۶ رسید. افزایش قیمت مسکن هم به این علت بود که وامهای مسکن به راحتی در اختیار مردم قرار می گرفت؛ از سوی دیگر، مردم با داشتن این وامها شروع به خرید مسکن کردند. چنین روندی را در واقع حباب املاک می گویند که بالاخره در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۷ ترکید. این اتفاق بنیان بحران مالی شد که در ایالات متحده رخ داد و در واقع دلیل اصلی به قدرت رسیدن اوباما را نیز می توان همین مسئله دانست. بدون وجود این بحران احتمال پیروزی اوباما در آمریکا به شدت پایین بود. با توجه به مسایل مطرح شده، به نظر می رسد این بحران در سیاست خارجی آمریکا نسبت به خاورمیانه چندان تعیین کننده نخواهد بود؛ چرا که سیاستهای آمریکا در قبال خاورمیانه براساس مولفه هایی شکل می گیرد که چندان به شرایط کنونی و بحران مالی ارتباط پیدا نمی کند. با این مقدمه به استقبال صحبتهای اساتید بزرگوار می رویم.

**دکتر فاخری:** ضمن سپاس از فرصتی که به بنده داده شده است؛ در ارتباط با شکل گیری بحران اغلب دو مسئله جدی تلقی می شود؛ یکی جایگزین شدن اعتبار به جای پول است. در واقع در این بحران اعتبار دستگانهایی که مسئول اعتبار سنجی بودند، زیر سؤال رفت. نکته دوم اینکه، آزادی تحرک سرمایه در طول دو دهه گذشته سبب شد که شکافهایی در ساختار اقتصاد بین الملل به وجود آید. به محض خروج نخستین سرمایه از جایی، ساختار اقتصادی آنجا به هم می خورد. این به هم ریختگی به صورت دومینو به همه کشورهای که ارتباط ساختاری با کشور نخست و مرکزی دارند، سرایت می کنند. در بحران اخیر به تبع آمریکا، اروپا، آسیا و به ویژه چین تحت الشعاع این مسئله قرار گرفتند. نکته بعدی به شکل بحران مربوط می شود. برخی معتقد بودند که به دلیل شدت و بزرگی آن، این بحران به شکل U است

یعنی با یک افت شدید در تولید ناخالص داخلی کشورها روبه‌رو هستیم. این روند مدت زیادی ادامه پیدا خواهد کرد و پس از آن به تدریج به سمت بالا حرکت خواهد کرد. بنابراین، چنین پیش‌بینی می‌شود که اگر این بحران در سال ۲۰۰۷ شروع شد، در سال ۲۰۰۹ به پایین‌ترین حد خود می‌رسد و پس از ۲ تا ۳ سال یعنی تقریباً از سال ۲۰۱۱ به تدریج به سمت حالت طبیعی خود بازمی‌گردد، البته بدون این که هرگز به حالت اول خود برگردد.

نظر دوم در این مورد این است که بحران اخیر V شکل است. بر این اساس، این بحران از سال ۲۰۰۷ شروع شده، در سال ۲۰۰۹ به پایین‌ترین حد خود رسیده و به تدریج به سمت بالا حرکت کرده است. براساس این نظر، می‌توان امیدوار بود که کشورها زودتر به حالت نخست خود برگردند. نظر دیگری بحران را W شکل می‌داند. به این معنا که بحران آغاز شده به پایین‌ترین حد خود می‌رسد و بلافاصله حالت صعودی می‌گیرد، اما به خاطر وجود مشکلات ساختاری، بحران دوباره حالت نزولی پیدا می‌کند و پس از مدتی دوباره به حالت طبیعی حرکت می‌کند. اما صرف نظر از اینکه این بحران چه شکلی داشته، آثار ویژه‌ای از خود بر جای گذاشته است که عبارتند از تاثیرگذاری بر اقتصاد جهانی، اقتصاد ایالات متحده و سیاست خارجی آن، و در نهایت تاثیرگذاری بر نقشه تجاری جهان.

براساس مطالعات بانک توسعه آسیایی، در حوزه اقتصاد جهانی، ۵۰ تریلیون دلار به اقتصاد جهانی خسارت وارد شده است. اگر چه مشخص است که چه کسانی و چه بخشهایی این پولها را از دست داده‌اند، اما روشن نیست که چه کسانی این پولها را به دست آورده‌اند. در این میان، ایالات متحده، اروپا و ژاپن بازندگان اصلی این جریان بوده‌اند، اما به طور مشخص معلوم نیست که چه کسی برنده اصلی بوده است. اگر چه به زعم برخی کارشناسان، چین برنده بزرگ این بحران بود؛ هر چند باید با عدد و رقم چنین ادعایی کرد. از سوی دیگر صرف نظر از ۵۰ تریلیون ذکر شده، ۲۵ تریلیون دلار به بورسهای کشورهای پیشرفته لطمه وارد شده است و این نشان دهنده آثار ملموس بحران در کشورها و حتی شرکتهای بزرگ چندملیتی وابسته به اقتصاد جهانی است. در این میان کشورهای پیشرفته خسارات هنگفتی متحمل شدند. برای مثال، ژاپن ۳۱ درصد، آلمان ۱۹٫۲ درصد و کره جنوبی ۲۵٫۶ درصد تولید ناخالص داخلی خود

را از دست دادند. این بدان معناست که شوک اقتصادی چنان قوی بوده است که به طور طبیعی بر روند تولید ناخالص داخلی کشورها تاثیر گذاشته است. در نتیجه آزادسازی مالی و تجاری که چنین شوکی به وجود آورد، کشورها را به این سمت سوق داد که از صنایع ملی و اقتصاد ملی خود حمایت کنند؛ در واقع سیاستهای حمایتی جایگزین سیاست آزادسازی مالی و اقتصادی شد. این روند به طور طبیعی بر تجارت جهانی تاثیر منفی گذاشته و مانع از بازگشت اقتصاد جهانی به حالت نخست خود می شود.

۵

در مقابل می توان از یک مسئله به عنوان اثر مثبت بحران بر اقتصاد و تجارت جهانی نام برد. پیش از شکل گیری این بحران، همه کشورهای در حال توسعه و سازمانهای بین المللی شعار می دادند که نظام مالی بین المللی، ساختاری پوسیده، فرسوده و استعماری دارد که نیازمند اصلاح است. معتقد بودند در صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نباید براساس میزان نقش کشورها در تامین بودجه، تقسیم رای شود، بلکه هر کشور باید رای برابر داشته باشند. نظام غرب توانست پس از بحران اخیر، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را با تزریق بودجه ۲۵۰ میلیاردی نجات دهد، در نتیجه تمام بحثهای مربوط به اصلاح ساختار این نهادها، با تزریق چنین سرمایه ای و نجات آنها از سقوط، زیر سؤال رفت. در حوزه روابط بین الملل نیز باید اشاره کرد که چین پس از بحران به عنوان قدرت اقتصادی برتر جهان مطرح شد. دعوای لفظی ایالات متحده آمریکا و چین در حوزه اینترنت و فعالیت گوگل، بحثهای حقوق بشری و بسیاری از چالشهای اخیر در روابط دو کشور را می توان ناشی از بحران و قدرت گرفتن چین ارزیابی کرد. نکته دوم، مربوط به شکل گیری گروه ۲۰ است. پیش از این کشورهای گروه ۸ (G8) تمام تصمیمات مهم جهان را دست کم در حد سناریو مطرح و بررسی می کردند، در حالی که امروزه با قدرت یابی گروه ۲۰، کشورهای در حال توسعه نیز در روند تصمیم گیری جهانی سهیم گشته اند. به عبارتی، گروه ۲۰ به تدریج جایگزین گروه ۸ می شود این نشانه ایی از تغییر نقشه اقتصادی و تجاری جهان است. بنابراین، با چنین رویکردی کشورهای در حال توسعه به طور هم زمان هم در حق و حقوق و هم در مسئولیتهای جهانی شریک شده اند. این مسئله سبب می شود که کشورها از امکانات و نقش بالایی برخوردار باشند، اگر چه در مقابل، باید بهای آن را نیز بپردازند.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

به طور مشخص در ارتباط با اثرات بحران در اقتصاد ایالات متحده چند نکته قابل توجه است. نخست اینکه، همواره از ایالات متحده به عنوان فرشته نجات اقتصاد جهانی یاد می‌شود، در حالی که این بار آمریکا خود عامل اصلی بحران شده است. در بحرانهای مالی دهه های ۸۰ و ۹۰ در اروپای شرقی و آسیای جنوب شرقی، ایالات متحده بزرگ ترین نقش را در ساماندهی اقتصادی ایفا کرد. در حالی که امروزه آمریکا خود دچار بحران شده است. این مسئله سرمایه داری و امکان ادامه حیات اقتصادی با ساختارهای سرمایه داری را زیر سؤال برده است. دوم اینکه، ایالات متحده و اروپا در نظام سرمایه داری، همواره از آزادی تجارت حمایت کرده و در اقتصاد لیبرال جهانی خواستار مقررات زدایی و وضع مقررات جدید بوده اند. مقررات زداییها و کاستن از نظارت منجر به بحران مالی شد که از بانکها آغاز و به سایر موسسات مالی و ورشکستگی آنها انجامید. با این توضیح، شاهد هستیم که ایالات متحده و اروپا که بیشترین حمایت را از آزادسازی به عمل می‌آورند، در حال حاضر بیشترین دخالت دولتی را از خود نشان داده اند، تا جایی که اوباما در یک سخنرانی به بانکها اخطار داد که نباید از یک سواز منابع ملی استفاده کنند و از سوی دیگر این پولها را در هر زمینه ای که خواستند وام دهند و از بهره آن استفاده نمایند. بلافاصله پس از این سخنرانی اوباما، ارزش بورسهای اروپا و آسیا بین ۲ تا ۳ درصد سقوط کرد؛ و این البته نشانگر حجم و وسعت بحران مالی است که همچنان شکنندگی خود را بروز می‌دهد. از این رو، آمریکا و اروپا تصمیم دارند بر کارکرد غولهای مالی نظارت داشته باشند و اعلام کردند که نمی‌توانند انعطاف و آزادی پیشین را اعمال کنند.

نکته دیگر به نقش چین در خرید اوراق قرضه مربوط می‌شود. از سال ۲۰۰۷ به این سو، روسای جمهور چین و آمریکا چهار بار مذاکره جدی داشته اند. سه مذاکره در زمان بوش و یکی بین اوباما و رییس جمهور چین صورت گرفته است. در این مذاکرات به طور ویژه از چین خواسته شده است که اوراق قرضه آمریکایی را خریداری کند تا مانع از سقوط ارزش دلار و سهام گردد. در حال حاضر در مجموع حدود ۸۰۰ میلیارد دلار اوراق قرضه آمریکا از سوی چین خریداری شده است؛ و البته این صرف نظر از ۲ تریلیون دلار ذخیره ارزی است که چین در اختیار دارد. هر زمان که چین تصمیم بگیرد بخشی از این پول را وارد بازار جهانی کند، بی تردید ارزش دلار

دچار نوسان خواهد شد. این مسئله بر سیاستهای تجاری ایالات متحده به شدت تاثیر گذاشته است. در سال ۲۰۰۲ طی اجلاسی قرار شد کشورهای پیشرفته ۷ درصد از تولید ناخالص ملی خود را به کمکهای توسعه‌ای اختصاص دهند؛ پس از بحران نخستین کشوری که نتوانست از عهده این درصد برآید، آمریکا بود و توانست تنها ۲۵٪ درصد از تعهداتش را عملی سازد. سایر کشورهای توسعه یافته نیز چنین روندی را شاهد بودند. بنابراین، در عمل سیاستهای حمایت‌گرایانه تجاری، جایگزین سیاستهای آزادسازی تجاری شد؛ نتیجه این جابه‌جایی را نیز می‌توان در مذاکرات دور دوحه سازمان تجارت جهانی دید که در واقع به شکست انجامید. نکته دیگر در ارتباط با سیاست تجاری ایالات متحده به موضوع این کشور در اجلاس کپنهاگ مربوط می‌شود.

پس از روی کار آمدن اوباما همه امیدوار بودند با توجه به شعارهای اوباما پایبندی به پیمان توکیو توسط آمریکا محقق گردد؛ چرا که بوش با صراحت اعلام کرده بود که نمی‌تواند منافع کارگران خود را فدای منافع کارگران چینی و دیگر کشورها کند و از این رو، پیمان توکیو از سوی ایالات متحده نادیده انگاشته شد. این در حالی است که اوباما نیز در اجلاس کپنهاگ با موضع مخالف و همراهی اروپا، این اجلاس را با شکست روبه‌رو کرد. بنابراین، در نهایت رویکرد فعلی آمریکا نیز، همانند زمان بوش به جای چندجانبه‌گرایی تجاری به سمت عقد قراردادهای دوجانبه تجاری با کشورهایی پیش می‌رود که طرف اصلی این کشور هستند. طی دو تا سه سال گذشته، طبق آمار سازمان تجارت جهانی، حجم تجارت جهانی ۲۳ درصد کاهش پیدا کرده است؛ بنابراین، ساختارهای اقتصادی و حتی سیاسی کشورهایی که به شدت درگیر ساختارهای بین‌المللی اقتصاد بودند تحت الشعاع قرار گرفته است. پنج شریک بزرگ اقتصادی ایالات متحده نیز تحت تاثیر این کاهش حجم تجارت قرار گرفته‌اند. این شرکا به ترتیب اتحادیه اروپا، چین، ژاپن، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، و هند هستند. در این بین رابطه تجاری با اتحادیه اروپا و منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به نفع ایالات متحده و رابطه با چین، ژاپن و هند به ضرر ایالات متحده رقم می‌خورد.

روابط تجاری ایالات متحده با اروپا در سال ۲۰۰۷ روزی ۲,۷ میلیارد دلار بود، این رقم

در سال ۲۰۰۹ به ۱٫۶۵ میلیارد دلار کاهش پیدا کرد، در واقع از ۳ به ۱ به نفع آمریکا به ۱٫۷ به نفع آمریکا کاهش پیدا کرده است. به عبارتی، در مجموع حدود ۴۰ درصد روابط تجاری کاهش داشته است. روابط تجاری آمریکا با چین در سال ۲۰۰۷، حدود ۴۱۰ میلیارد دلار بود که در سال ۲۰۰۹ به ۳۲۰ میلیارد دلار کاهش یافت. یعنی از ۱ به ۵ به نفع چین به ۱ به ۷ به نفع چین رسیده است.

در سال ۲۰۰۷ حجم روابط آمریکا با ژاپن ۲۷۳ میلیارد دلار بود که در سال ۲۰۰۹ این رقم به ۱۸۵ میلیارد دلار کاهش یافت. در واقع، این رابطه از ۳ به ۴ به ۲٫۵ به نفع ژاپن تغییر پیدا کرده است. روابط تجاری آمریکا با منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نیز در سال ۲۰۰۸، حدود ۲۱۵ میلیارد دلار بود که این رقم نیز در سال ۲۰۰۹ کاهش پیدا کرد. این روابط با هند از ۶۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ به ۴۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ رسید و از ۱ به ۲، به ۱ به ۴ به نفع هند رسیده است. بنابراین، مجموع حجم مبادلات تجاری آمریکا به سمتی می رود که تداوم این وضعیت کسری بودجه شدیدی را به همراه خواهد داشت. این موضوع، مسئله قدرت گرفتن کشوری چون چین را با ذخیره ارزی ۲ تریلیون دلاری، در مقابل آمریکا قرار می دهد. بنابراین، به عنوان نتیجه گیری باید اشاره کرد که ایالات متحده دیگر مانند گذشته قدرت حل مسایل جهانی را ندارد؛ حتی همچون گذشته قدرت حل مشکلات اقتصادی داخلی خود را ندارد. همچنین قدرت تحمیل سیاستهای اقتصادی و تجاری خود به دیگر دولتها را نیز نخواهد داشت. البته این بدان معنا نیست که آمریکا دیگر قدرت جهانی نیست، بلکه این کشور همچنان یک قدرت جهانی تلقی می شود، همچنان بزرگ ترین اقتصاد جهان است، تاثیر گذاری ویژه ای بر مسایل جهانی دارد و در هیچ زمینه ای نمی توان حضور آمریکا را نادیده گرفت. از سوی دیگر، یکی از مهم ترین تاثیرات بلندمدت این بحران را می توان شکل گیری نظام چندقطبی جدید تا سال ۲۰۲۵ دانست. در این نظام جدید نیز آمریکا همچنان یکی از پرنفوذترین قدرتها خواهد بود؛ با این تفاوت که به طور حتم چین، ژاپن و اتحادیه اروپا طرفهای قدرتمند دیگر این نظام خواهند بود.



**دکتر دهشیار:** ضمن تشکر از مطالب ارزشمند آقای دکتر فاخری، در ادامه صحبت‌های ایشان قصد دارم مطلبی را در ارتباط با ساختار اقتصادی ایران بیان کنم. در حال حاضر دولت آمریکا و کشورهای اروپایی با آگاهی از ضعف‌های آزادسازی اقتصادی به سمت دخالت و نظارت شدید دولتی حرکت کرده‌اند. با اینکه آمریکا بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌داری است، به این نتیجه رسیده است که نباید بازار اقتصادی را به طور کامل آزاد بگذارد. این در حالی است که در کشور ما به نظر می‌رسد عزم جدی برای آزادسازی اقتصادی وجود دارد. چنین تلاشی بدون درک مفاهیم و کارکردهای این سیستم، صورت می‌گیرد و این نه از روی درک و شناخت، بلکه صرفاً به دلیل شیفتگی به آزادسازی اقتصادی است. به نظر من پیامدهای چنین آزادسازی بدون آگاهی از سازوکارها و درک نظام لیبرالیستی به شدت آسیب‌زا خواهد بود. شکاف طبقاتی به طور جدی افزایش خواهد یافت؛ عده‌ای بسیار ثروتمند و عده‌ای بسیار فقیر خواهند شد. از این رو امیدوارم بتوانیم از اتفاقی که در آمریکا روی داد، درس بگیریم و ساختار اقتصادی ایران را سامان دهیم.

**دکتر شهایی:** بسیار متشکرم از فرصتی که در اختیار بنده گذاشته شد، در ابتدا قصد دارم اقتصاد داخلی آمریکا و تاثیر بحران مالی بر ساختار اقتصاد ملی آمریکا را بررسی کنم و پس از آن نقش این بحران در روی کار آمدن اوباما و در نهایت تاثیر آن بر سیاست خارجی ایالات متحده را تحلیل خواهم کرد. در طول یک سال گذشته تغییرات زیادی در سیاست داخلی و اقتصادی آمریکا شاهد بوده‌ایم. به نظر می‌رسد بحران رخ داده موقعیت اوباما را از بعضی جهات تقویت کرده است و در زمینه‌هایی مشکلاتی برای او ایجاد شده است. این بحران از چند طریق به اوباما کمک کرد. یکی اینکه معمولاً در شرایط بحران ساختارها و سازمانها از رهبرانی که نقش مردمی دارند بیشتر حمایت می‌کنند؛ چرا که آنها بهتر می‌توانند مردم را کنترل کنند. بنابراین، می‌توان فرض کرد که بسیاری از نخبگان ایالات متحده به این نتیجه رسیده بودند که شخصیتی چون باراک اوباما در شرایط بحران بهتر می‌تواند رضایت مردم را جلب کند. از سوی دیگر، در اوضاع آن زمان فضا برای دخالت دولت در امور اقتصادی فراهم بود و جالب اینکه این رویکرد با سیاستهای اوباما بیشتر هم‌خوانی داشت. همچنین بدون شک بسیاری از مردم آمریکا

بحران را نتیجه سیاستهای بوش می دانستند، بنابراین از نامزد حزب جمهوری خواه یعنی مک کین پشتیبانی نکردند.

طبق نظر سنجیهای صورت گرفته، تفاوت بسیاری در ماههای پیش از سپتامبر ۲۰۰۸ با دوران پس از سپتامبر وجود داشت. پیش از اعلام ورشکستگی وال استریت و برخی بانکها درصد آرای مردمی در نظرسنجیها بیشتر جلو بودن مک کین را نشان می داد، اما پس از سپتامبر اواما توانست از رقیب خود پیشی بگیرد. بنابراین شاید یکی از عمده ترین دلایل روی کار آمدن اواما بحران بود که به نفع اواما رقم خورد و توانست او را به کاخ سفید برساند. در مقابل به محض ورود به کاخ سفید، چگونگی حل بحران دغدغه نخست او شد. طبق پیش بینیها برآورد شده بود که آمریکا در اواخر سال ۲۰۰۹ و اوایل سال ۲۰۱۰ از بحران خارج شود، اما شاهد بودیم ایالات متحده توانست حدود ۴ ماه پیش از این پیش بینیها از بحران خارج شود. از حدود ماه اکتبر ۲۰۰۹ به بعد آمریکا شاهد رشد مجدد اقتصادی بود. مجله نیوزویک در یکی از شماره های خود، عکس اواما را در هیبت فرانکلین د. روزولت به روی جلد مجله چاپ رسانید؛ بدین معنا که همچنان که روزولت توانست ایالات متحده را از بحران دهه ۳۰ نجات دهد، اواما نیز این نقش را در سال ۲۰۰۹ ایفا کرده است.

خارج ساختن ایالات متحده از بحران، به طور طبیعی برای اواما و آمریکا هزینه هایی در پی داشت که این خود در ادامه منجر به پیامدهای خاصی شده است. نخستین هزینه، تزریق مبلغی در حدود ۸۰۰ میلیارد دلار به اقتصاد آمریکا بود. همچنین برای جلوگیری از رکود و شرایط سختی برای خانواده های آمریکایی بخشی از مالیاتها نیز کاهش پیدا کرد؛ این خود یک بحران بودجه ای را در آمریکا سبب شده است. آخرین بودجه ای که اواما به مجلس فرستاد، حدود ۳٫۸ تریلیون دلار بود که نزدیک به ۱٫۶ تریلیون دلار آن کسری بودجه است. جبران این کسری بودجه به آسانی میسر نخواهد بود. چنین کسری در کل تاریخ اقتصادی ایالات متحده تقریباً بی سابقه است. بنابراین، اگر چه بحران عاملی در به قدرت رسیدن اواما شد و اواما نیز توانست آمریکا را از بحران نجات دهد، اما کسری بودجه بی سابقه ای را به ساختار اقتصادی آمریکا تحمیل نمود.

دومین هزینه و پیامد ویژه این بود که بحران مالی به سرعت تبدیل به بحران اقتصادی شد. راههای بسیاری برای تبدیل شدن بحران مالی به بحران اقتصادی وجود دارد، برای مثال یک شیوه آن Wealth Effect یا همان تاثیر ثروتی است. بدین صورت که در این بحران حدود ۵۰ تریلیون دلار به اقتصاد دنیا صدمه وارد می شود. این پول از کجا به کجا می رود؟ در این روند، با اغلب داراییها، کاهش پیدا می کند. در واقع، مانند یک بازار بورس، تعداد سهامها باقی می ماند اما با کاهش ارزش سهام، ثروت و سرمایه کاهش می یابد. پایین آمدن ثروت اضافه بر عوامل دیگر چون بیکاری و غیره سبب می شود مصرف پایین بیاید، کاهش مصرف نیز به دنبال خود کاهش تقاضا را در پی دارد که خود بیکاری را افزایش می دهد. بنابراین به رغم اینکه اوباما قول داده بود بیکاری را به مرز ۸ درصد برساند، در حال حال حاضر بیکاری رقم ۱۰٫۲ درصد را نشان می دهد. این میزان بیکاری نیز از جمله هزینه های تحمیل شده به دولت و ملت آمریکا است. از این رو، اوباما هم با بحران کسری بودجه روبه رو شده است و هم با بحران بیکاری. به همین دلیل است که اوباما تمرکز خاصی بر اقتصاد داخلی دارد. کم کردن نرخ بیکاری به طور طبیعی هزینه مالی بسیاری می طلبد؛ برای مثال خود اوباما در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار برای کم کردن بیکاری تخصیص داده است. با توجه به اینکه مالیاتها نیز کاهش یافته است، هزینه های مربوطه از کجا باید تامین شود؟

اوباما برای تامین هزینه ها پیشنهاد افزایش مالیات برای شرکتهای بزرگ تولیدی و شعب خارجی شرکتهای آمریکایی را داده است. به نظر بنده دلایل افزایش این مالیاتها این است که در وهله نخست، اوباما یک شخصیت ملی گرای داخل نگر است و تمایل دارد شرکتهای برون مرزی را به داخل آمریکا بازگرداند، هم برای اینکه اشتغال زایی کند و هم اینکه بتواند از درآمد آنها بهره ببرد. از سوی دیگر، مالیات ثروتمندان آمریکایی نیز افزایش پیدا کرده است که این نیز با عقاید ملی گرایی و شبه سوسیالیستی اوباما هم خوانی دارد. او بر درآمدهای بالای ۲۵۰ هزار دلار مقررات افزایش مالیات وضع کرده است. اوباما همچنین هزینه های دولتی را برای سه سال آینده ثابت نگه داشته است. او بودجه بیشتر سازمانهای دولتی را تا سال ۲۰۱۳ ثابت اعلام کرده است. او حتی برخی پروژه های را متوقف کرده است؛ از جمله می توان به توقف

پروژه ناسا در فرستادن انسان به کره ماه اشاره کرد. قابل ذکر است که اوباما بودجه نظامی را نیز دستکاری کرده است؛ اگر چه بودجه پیشنهادی وی بالا است، اما در نگاه به جزئیات این بودجه متوجه می شویم که اغلب این بودجه مربوط به تعهداتی است که ایالات متحده هم اکنون درگیر آن است؛ از جمله هزینه های عراق و افغانستان. ولی بعضی هزینه های تسلیحاتی کاهش پیدا کرده است؛ برای مثال دو پروژه هواپیمای F-22 و سیستمهای الکترونیکی برای پیاده نظام متوقف شده اند که در مجموع نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار صرفه جویی در پی داشته است.

از نوع هزینه های کم شده شاید بتوان گفت که اوباما به اندازه محافظه کاران تهدیدهای جدی علیه آمریکا از سوی دیگر نقاط جهان را باور ندارد، به همین دلیل اقدام به متوقف کردن تولید برخی از تسلیحاتی کرده است که بیشتر ماهیت جنگ سردی دارد. از مهم ترین دغدغه های اوباما می توان به بهداشت همگانی و بیمه های اجتماعی اشاره کرد. در آمریکا حدود ۱۵ درصد مردم فاقد بیمه هستند. اوباما طرحی داد که بتواند این ۱۵ درصد را نیز شامل بیمه کند، اما هزینه طرح مذکور بسیار بالا است و محافظه کاران در مجلس آمریکا نیز به شدت به این طرح انتقاد وارد کرده اند؛ چرا که مجلس معتقد است که این طرح استاندارد پزشکی را پایین خواهد آورد، بودجه های بهداشتی را به هدر خواهد داد، هزینه های دولت را بالا خواهد برد و در نتیجه افزایش مالیات را در پی خواهد داشت. این افزایش مالیات که قرار است از شرکتها تامین شود، باعث خواهد شد قدرت رقابت شرکتها از دست برود که خود به اقتصاد آمریکا صدمه وارد خواهد کرد. به همین جهت به نظر می رسد اوباما هزینه و انرژی فراوانی برای پیشبرد این سیاستها نیاز خواهد داشت.

از سوی دیگر، در حال حاضر اوباما با مشکل سیاست داخلی نیز روبه رو شده است. در انتخابات اخیر ایالتهای نیوجرسی، ویرجینیا و به ویژه ماساچوست، دموکراتها شکست خوردند. پیروز میدان در ماساچوست کسی است که علیه طرح بیمه و بهداشت همگانی اوباما صحبت کرده است. نکته قابل ذکر این است که هم اکنون میزان محبوبیت اوباما به کمتر از ۵۰ درصد رسیده است. هر دو سال یک بار در ایالات متحده انتخابات صورت می گیرد. امسال نیز در آمریکا انتخابات را در پیش داریم از این رو سال جاری در آمریکا سال حساسی است. اگر در سال

۲۰۱۰ روند چند ماهه اخیر شکست حزب دموکرات و تنزل محبوبیت رییس جمهور دموکرات ادامه پیدا کند، دموکرات ها برای دور بعدی ریاست جمهوری به شدت با مشکل مواجه خواهند شد، بنابراین برخی از یک دوره ای بودن زمان ریاست جمهوری او با ما صحبت می کنند.

موضوع تجارت خارجی و دلار نیز از جمله دغدغه های مهم دولت او با ما به شمار می رود. اصولاً او با ما سیاستهای متفاوت تری از لیبرالها در تجارت خارجی داشته است، او حتی در برخی از سخنرانیهایش در رقابتهای انتخاباتی اظهار کرده بود که پس از روی کار آمدن، دست به اصلاحات در سازمان نفتا خواهد زد تا از این طریق در داخل آمریکا ایجاد شغل شود. پس او با ما به خوبی مطلع بود که نماینده کدام گروه از مردم است؛ سیاهان، چیکانوها، کارگران غیر سفید پوست آمریکایی و مهاجران. از این رو، وی نظر مساعدی نسبت به تجارت خارجی که شغل را از آمریکا خارج کند نداشت، بلکه بیشتر تمایل داشت، اقتصاد داخلی را سر و سامان بدهد. در این راستا از جمله نخستین کارهایی که وی برای مثال در حوزه تجارت خارجی انجام داد، این بود که تعرفه سنگینی بر واردات تیر از چین اعمال کرد؛ آمریکا حدود یک سوم تیر خود را از چین وارد می کند. دومین تعرفه، در واردات لوله از چین اعمال شد. او با ما سعی دارد از این طریق چین را در فشار قرار دهد. در یکی از سخنرانیهای خود نیز چین را تهدید کرد که اگر عدم توازن تجاری بین دو کشور تصحیح نشود، سیاستهای جدید تجاری از سوی آمریکا اعمال خواهد شد. به نظر اغلب کارشناسان آمریکایی در آسیا به دلیل بالا بودن قیمت دلار به خصوص نسبت به یوان چین، روپیه هند و پول کره، آمریکا در یک موقعیت غیر رقابتی در آسیا قرار گرفته است. بنابراین، دولت آمریکا تلاش دارد تا توازن تجاری در این منطقه را بهبود ببخشد.

اما این سیاستها و بحران چه تاثیری بر دلار، این ارز بین المللی دارد؟ آمریکا از این بحران به نحوی منتفع شد؛ چرا که بحران باعث شد که ایالات متحده کسری موازنه پرداختهای خارجی خود را که در سال ۲۰۰۵ حدود ۸۰۰ میلیارد دلار بود، به حدود ۴۳۰ میلیارد دلار برساند. در نتیجه بحران، واردات به آمریکا کم شد، ضمن اینکه تغییر چندانی در صادرات صورت نگرفت. بنابراین، آمریکا از طریق این بحران توانست کسری تراز پرداختهایش را کم کند. از طرف دیگر کشورهای خارجی همچنان مجبور به ذخیره دلار شدند؛ چرا که ارز دیگری برای

ذخیره کردن نداشته در این میان چین بیشترین دلار را ذخیره کرد. از همین رو، برای اینکه کمترین ضرر را ببیند، اقداماتی می کند که قیمت دلار پایین نیاید. اگر چه دلار تا حدی تنزل پیدا کرد و آمریکا از آن راضی است ولی پیش بینی می شود در اوایل سال ۲۰۱۰ تثبیت شود. در داخل آمریکا نیز بحث بر این است که ارزهای دیگر بین المللی باید ایجاد شود؛ چرا که معتقدند اگر دلار به طور دایم بخواهد در سطح بین الملل نقدینگی ایجاد کند، صدمات داخلی آن قابل جبران نخواهد بود.

با توجه به وقت اگر بخواهم مطلب خود را خلاصه کنم؛ بحران به نظر من به اوپاما در رسیدن به ریاست جمهوری کمک کرد و اوپاما توانست با مشاوران زبده اقتصادی خود آمریکا را زودتر از پیش بینی ها از رکود خارج کند ولی کسری بودجه و بیکاری به خصوص با توجه به پایه های قدرت اوپاما، تنزل محبوبیت او را در پی داشت. با توجه به اینکه سال ۲۰۱۰ سال انتخاباتی است و شکستهای اخیر دموکراتها، موضوعات اقتصادی مهم ترین نکته توجه اوپاما در سال جاری و احتمالاً این دوره ریاست جمهوری خواهد شد.

تمرکز روی موضوعات اقتصادی داخلی تا حد زیادی سیاست خارجی را نیز تحت الشعاع قرار خواهد داد. به نظر اینجانب اوپاما اصولاً چندان رییس جمهور سیاست خارجی نیست، او هرگز خود را به عنوان حافظ صلح بین المللی عنوان نکرده است و بیشتر مدافع حقوق طبقات پایین و سیاهان دیده و تلاش می کند نقشی همانند قهرمانان خود مارتین لوتر کینگ، روزولت و ابراهام لینکلن داشته باشد، نه نقشی چون نیکسیون که باب مذاکرات با چین را گشود. از نظر بین المللی او برای آمریکا تهدیدی جدی نمی بیند و بیشتر سعی دارد که از درگیرهای بین المللی خارج و مسئولیتها را تقسیم نماید. دید او در مورد ناتو که در نهایت مسئولیت در افغانستان را خواهد گرفت، طرح خروج از عراق و بهادادن به گروه ۲۰ (G20) نمودهایی از این سیاست است. اوپاما همچنین امیدوار است با بهبود تراز پرداختهای خارجی، موقعیت اقتصادی آمریکا را هم از نظر صادرات و هم ایجاد شغل بهبود ببخشد، بنابراین فشار بر روی چین و احتمالاً دیگر کشورهای آسیایی شروع شده و احتمالاً تداوم خواهد یافت. البته به نظر می رسد شرایط اقتصادی و خارجی هر روز رقابای اوپاما، محافظه کاران و نئومحافظه کاران را قوی تر می کند و

این روزها با اعتماد به نفس بیشتری به صحنه بازگشته اند و در سال انتخاباتی این می تواند مشکل زا باشد. به همین جهت بعضی امتیازات در صحنه داخلی و خارجی برای خنثی کردن فشارهای آنها بعید نیست، این امتیازات در صحنه داخلی در توقف یا تعدیل لایحه بهداشت همگانی ممکن است بروز نماید و در صحنه خارجی تغییر سیاستهای اوباما در ارتباط با اسرائیل و ایران بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

۱۵

**دکتر دهشیار:** با تشکر از جناب آقای دکتر شهابی. بحث ما به ترتیب پیش می رود؛ آقای دکتر فاخری در ارتباط با بحران مالی، شرایط ایجاد و پیامدهای آن صحبت کردند؛ جناب دکتر شهابی تاثیر آن را بر شرایط داخلی ایالات متحده به بحث گذاشتند و در ادامه آقای دکتر سجادپور در ارتباط با بعد خارجی و به ویژه منطقه ای آن در خاورمیانه صحبت خواهند کرد.

**دکتر سجادپور:** بسیار خوشحالم که در مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه هستم و در چنین جلسه علمی شرکت می کنم. به طور مشخص بحرانها همواره نقاط عطف به شمار می روند، پس از بحرانها مسیرها و روندهای جهانی مشخص می شود. نکته نخست اینکه به قول چینی ها از تاریکی است که روشنی پدید می آید و از بدیها است که خوبیها زاییده می شود. بحران می تواند با توجه به چگونگی فهم، مدیریت و میزان نقش عامل انسانی به ارتقای سطح کیفی معادلات جهانی بینجامد. برخلاف شرایط عادی که نهادها و سازمانها نقش مهمی دارند، در زمان بحران نقش افراد و رهبران برجسته تر می شود. نکته دیگر اینکه نگاههای مختلفی به بحرانهای مالی صورت گرفته است؛ چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه ای. عده ای بحران را پایان زمامداری سرمایه داری می دانند؛ عده ای دیگر آن را یک مسئله داخلی ایالات متحده تلقی می کنند، برخی به آن جنبه فردی می دهند، اما از نگاه اقتصاد سیاسی باید گفت که اگر تعامل بین اقتصاد و سیاست را اصل قرار دهیم و از این زاویه به بحران نگاه کنیم این پرسش پیش می آید که چگونه می توان رابطه بحران و اقتصاد سیاسی را بررسی کرد؟ برای پاسخ می توان از سه زاویه به این مسئله پرداخت؛ نخست از زاویه اقتصاد سیاسی در داخل آمریکا؛ دوم از زاویه بین الملل گرایی اوباما؛ و سوم مسایل مربوط به منطقه خاورمیانه.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

در ارتباط با اقتصاد سیاسی آمریکا، نخستین مسئله بازگشت دولت بزرگ بود. بحران باعث قدرت گرفتن و بزرگ شدن دولت شد. با تزریق مبالغ بسیار هنگفت به بانکها، موسسات مالی و بانکها تا حدودی دولتی شدند. این روند همراه با طرحهای دولت محور اوباما مانند بیمه درمانی، دولت بزرگ به مباحث اقتصاد سیاسی آمریکا بازگشته است. سیاستهای حمایت گرایانه دولت از صنایع داخلی، بخشهای مختلف کارگری و غیره، در بحث دولت بزرگ قرار می گیرد. مسئله دولت بزرگ بسیار پرچالش است و دلیل آن فشارهایی است که به دولت وارد خواهد آمد. از سوی دیگر، در آمریکا دولت نهاد مطلوب و محوری در اندیشه سیاسی و در رفتار اجتماعی نیست؛ یعنی دولت کوچک تر مطلوب تر از دولت بزرگ تر است. البته این جدال تاریخی بین سوسیال دموکراسی و لیبرال دموکراسی به شمار می رود که از ابتدای تاسیس آمریکا در ارتباط با دولت بزرگ تر و دولت کوچک تر وجود داشته است. بزرگ شدن دولت هزینه های بسیاری را نیز به دولت تحمیل خواهد کرد. از جمله بدهی آمریکا طبق گزارشها تا سال ۲۰۱۵، دوازده تریلیون دلار خواهد شد. این مسایل با آینده ای از مسایل داخلی از جمله رهبری یک سیاه پوست بر دولت و مخالفت بسیار با چنین رهبری که از دل مهاجرت به وجود آمده است، باعث فشار بسیار به دموکرات ها و دولت شده است. یک نگرش جدید پیش آمده این است که آیا اوباما می تواند این دولت و مسایل جاری را مدیریت کند یا نه؟ در اینجا است که سیاست با اقتصاد گره می خورد و نتیجه آن شاید همراه شدن اوباما با بخشی از جمهوری خواهان باشد و یا ممکن است تعدیل در سیاستهای چپ روانه جناح چپ حزب دموکرات باشد. این روند در انتخابات ریاست جمهوری آینده آمریکا بسیار تاثیر گذار خواهد بود. آغاز قدرت یابی مجدد جمهوری خواهان با همین مسئله در هم تنیدگی اقتصاد و سیاست در داخل ارتباط دارد.

بحث دوم درباره بین الملل گرایی اوباما است. این بحران در بین الملل گرایی اوباما بسیار تاثیر گذاشت. اوباما خود را یک بین الملل گرا می داند. سخنرانی او در هنگام گرفتن جایزه صلح نوبل حاوی نکات بسیار کلیدی درباره اندیشه بین الملل گرایی وی است. او گفت که در ۶۰ سال گذشته این آمریکا بود که هزینه صلح بین المللی را متقبل شد و دیگران از آن سود



بردند و اکنون وظیفه آنهاست که در هزینه‌های کنونی مشارکت نمایند. به نظر می‌رسد اوباما رویکرد بین‌الملل‌گرایانه‌ای دارد که کمتر رییس‌جمهوری در آمریکا به دقت وی آن را تعریف کرده بود. گفتمانهای سیاست خارجی آمریکا در داخل چندگانه است. عده‌ای عقیده دارند که آمریکا به هیچ وجه نباید در امور جهانی دخالت کند. در مقابل، عده‌ای یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را در اولویت قرار می‌دهند. در بین این دو نظر، برخی همکاری با دیگران را نکته کلیدی رهبری جهانی می‌دانند. اوباما پیش از انتخاب شدن معتقد بود لحظه پایان رهبری آمریکا بر جهان فرا نرسیده است. بحران اخیر، تاحدودی به این تفکر کمک کرد و البته از سویی دیگر آن را به چالش کشید. این بحران خاص ایالات متحده نیست. بنابراین، مسایل آمریکا جهانی شده است. اگر چه گروه ۲۰ محصول این بحران نیست، اما در این زمان جانی تازه گرفت؛ به این معنا که این ۲۰ کشور به قدری توانمندی اقتصادی دارند که می‌توانند با کمک یکدیگر مسایل جهانی را مدیریت و حل و فصل کنند. گروه ۲۰ در سال گذشته دو اجلاس در سطح سران یکی در لندن و دیگری در پیتزبورگ داشته است. در واقع، این اقدامات نشانی موکد بر بین‌الملل‌گرا بودن اوباما است. با نگاهی به این روندها می‌بینیم که همه به کمک آمریکا شتافته‌اند. این بحران مانند ۱۱ سپتامبری است که هم‌دردی جهانی را به همراه داشته است و این به دلیل به هم پیوستگی اقتصاد جهانی است. از سوی دیگر، چالش به وجود آمده در نتیجه بحران برای اوباما، چین است. اگر چه چین در اندیشه اوباما جایگاه مهمی دارد و اوباما برای نخستین بار تمایل همکاری را از هند به سمت چین برده است، اما چین هماهنگی کاملی با بین‌الملل‌گرایی اوباما ندارد. چین با ظرافت خاصی در حال قدرت گرفتن است و جای پای آمریکا می‌گذارد که این مسئله تبدیل به چالشی برای اوباما شده است. در داخل، انتقادهای زیادی از اوباما می‌شود، مبنی بر اینکه با وجود بین‌الملل‌گرا بودن اوباما (به طوری که در یک سال ریاست جمهوری خود به ۲۰ کشور جهان سفر کرده است که در نوع خود بی‌سابقه است) چین ضربه بیشتری به آمریکا وارد ساخته است. در اجلاس محیط زیست کپنهاگ این جدال و چالش پررنگ‌تر شد. چین با ظرافت دیپلماتیک خود در این اجلاس، بیانیه تحمیلی آمریکا و دنیای غرب را برتناوید و توانست با تکیه بر روابط خود با کشورهای جهان سوم، کنفرانس را به نفع خود تمام کند.

در بعد سوم، به پیامدهای خاورمیانه‌ای بحران مالی و سیاستهای اقتصادی آمریکا خواهیم پرداخت. نخست اینکه باید دید که منظور ما از خاورمیانه کجاست؟ طبق برداشت عمومی، خاورمیانه کشورهای عربی، ایران، ترکیه و رژیم صهیونیستی را شامل می‌شود. در ارتباط با بحران ما با دو خاورمیانه روبه‌رو هستیم که می‌توانیم به آن اصطلاح خاورمیانه دوگانه را بدهیم. یکی خاورمیانه جهانی شده از لحاظ اقتصادی و دیگری خاورمیانه غیر جهانی شده از لحاظ اقتصادی. این بحران در بخش خاورمیانه جهانی شده اثرات زیادی گذاشت. اقتصاد ترکیه با اقتصاد جهانی پیوند خورده است، به همین دلیل حدود ۶ میلیون نفر در این کشور پس از بحران بیکار شدند و همین مسئله باعث فشار شدید به دولت اردوغان شد. کشورهای جنوبی خلیج فارس نیز در بازار مالی جهانی نقش عمده‌ای دارند. امروزه این نکته مطرح می‌شود که ثروت از آمریکا و اروپا به آسیا آمده است و در آسیا در دو بخش شرق و جنوب خلیج فارس توزیع شده است. از همین رو، این کشورها آسیبهای مالی بسیاری دیدند، اگر چه تاثیر سیاسی عمده‌ای بر آنها نگذاشت. این تاثیر در ارتباط با ترکیه قابل درک تر است.

در مقابل بحران در خاورمیانه غیر جهانی شده، آمریکا را به سمت الگوهای کلاسیک و سنتی سوق داد. در واقع دستورالعمل اوباما در این منطقه با چالش روبه‌رو شده است. اگر چه این چرخش دلایل زیادی دارد، اما می‌توان بحران مالی را یکی از مهم‌ترین آنها دانست. مسایل اعراب و اسرائیل، ایران، افغانستان، عراق و امنیت خلیج فارس در این قالب جای می‌گیرند. در این چارچوب اوباما به دنبال تحول بود. در ارتباط با مسئله اعراب و اسرائیل، اوباما بلافاصله پس از به قدرت رسیدن نماینده ویژه‌ای به خاورمیانه فرستاد. در مورد ایران نیز برداشتهای جهانی به باز کردن درها به سمت مذاکره با ایران اشاره دارد. در سخنرانی آقای یاگلند، رییس کمیته بین‌المللی اعطای جایزه صلح نوبل در هنگام اعطای جایزه نیز به این مسئله اشاره شد. عده‌ای حتی به قدرت رسیدن اوباما را مربوط به ایران و مذاکره با ایران می‌دانند، اما در نتیجه می‌بینیم که عملاً در کیفیت و چگونگی مذاکره تغییر حاصل نشد و روندها به حالت کلاسیک خود بازگشت. در افغانستان نیز هزینه‌های بسیار نظامی صورت می‌پذیرد، در حالی که دولت آمریکا کسری بودجه دارد. این نشان از رویکردهای سابق آمریکایی است. در خلیج فارس نیز اوباما

طرح جدیدی ندارد و در واقع همان نگاه سنتی در این منطقه حکم فرماست. به عنوان جمع بندی باید گفت که این بحران اثرات کیفی قابل توجهی داشته است. این بحران در بعد اقتصاد سیاسی آمریکا و در بعد دولت بزرگ و واکنشها به این مسایل بسیار مهم تلقی می شود. در ارتباط با بین الملل گرایي اوباما نیز این بحران به صورت دوجانبه عمل کرد؛ یعنی هم آن را تقویت کرد و هم به آن آسیب رسانید. سرانجام اینکه در خاورمیانه، منطق کلاسیک بحرانها در بخش غیرجهانی شده آن جاری است. شرایط جدید در خاورمیانه دست بازیگران منطقه ای و قدرتهای منطقه ای را بازتر کرده است. در دوران پس از جنگ سرد، برای نخستین بار است که قدرتهای منطقه ای چنین نقش مهمی ایفا می کنند. نقش آفرینی ترکیه در این رابطه بسیار حایز اهمیت است. بنابراین، در حاشیه نتایج بحران بین المللی می توان قدرت گرفتن بازیگران منطقه ای را نیز مورد مطالعه قرار داد.

### پرسشها و پاسخها

**پرسش:** آیا یکی از اثرات بحران مالی آمریکا در خاورمیانه را می توان تقویت دولت گرایي دانست؟

**دکتر شهابی:** با توجه به اینکه کینز دخالت دولت در اقتصاد را مطرح کرد، در بحران اخیر بازگشت سایه کینز را مطرح کردند؛ مبنی بر اینکه دولت دوباره بازیگر بزرگ اقتصادی شده است. گروه ۲۰ نماد بارزی برای این مدعاست. بازگشت دولت در غرب نیز صورت گرفته است. در خاورمیانه دولتها باید پذیرای مسئولیت شوند. مسئولیت پذیری یکی از ویژگیهای دولت موفق است. به عنوان مثال، آمریکا برای خروج از عراق خواهان آن است که مطمئن شود دولت مسئولیت پذیری بر روی کار می آید. (البته مسئولیت پذیری از نظر خودش) آمریکا رایزنی می کند که بعضی ها را در عراق سر کار بیاورد. در افغانستان نیز بازگشت طالبان مطرح شده است. آمریکا در شرایط فعلی، هژمونی خود را به شکل دیگری می بیند.

**پرسش:** مناسبات بین ایالات متحده و روسیه در پس این بحران به چه سمتی سوق پیدا

کرده است؟

**دکتر سجاد پور:** پس از بحران، روسیه نیز به دلیل جهانی بودن اقتصادش آسیب دید. روسیه در ثبات مالی و اقتصادی بین المللی با ایالات متحده شریک است، هر چند درجه شراکت آنها متفاوت است. در این راستا به نظر می رسد بحران تاثیر ویژه ای در روابط بین دو کشور نداشت. اواما منطق خاصی در مقابل روسیه در نظر گرفته است که فراتر از تحولات فعلی است و آن اینکه برای بین الملل گرایی آمریکا، پایه روسیه مهم است. بنابراین، روسیه را نباید فقط در معادلات دوجانبه دید، بلکه در سطح جهانی و معادلات چندجانبه قابل بررسی است.

۲۰

**پرسش:** آیا این دیدگاه درست است که به رغم پیچیدگی و گستردگی بحران مالی در غرب به ویژه آمریکا، برخی کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران موفق نشدند از این فرصت استفاده نمایند. طبق یک دیدگاه دلیل ناکامی کشورها در استفاده از فرصتهای اقتصادی جهانی ریشه در ابهام در خود دستگاه حاکمیت است. تا زمانی که خود حاکمیت شفاف و آرام نیست، نمی تواند از بحرانهای متعارف در سطح منطقه و سطح بین المللی استفاده کند. اگر این نظر درست نیست، بفرمایید دستاورد ایران در این بین چه بوده است؟

**دکتر شهابی:** بنده معتقد هستم که از فرصتها به خوبی استفاده نشد. این بحرانها اصولاً برای کشورهایی که نقدینگی دارند، فرصت زیادی ایجاد می کند؛ چرا که در این شرایط می توان به خرید دست زد و معامله های سودآوری انجام داد. در ایران ذخایر پولی بنا به دلایلی کم شده بود، بنابراین نقدینگی کافی وجود نداشت. از سوی دیگر، اگر کشورها را به دو گروه متصل به اقتصاد جهانی و منفصل از آن تقسیم کنیم، می بینیم که کشورهای متصل از جمله ترکیه از رشد فزاینده ای در پیش از بحران بهره می برد، اما پس از بحران دچار نوسانات متعددی شد. در منطقه، ترکیه و ایران رقیب جدید به شمار می روند. وقتی ترکیه از بحران آسیب دید و تنزل پیدا کرد، ما می توانستیم با توجه به جدا بودنمان از اقتصاد جهانی، فاصله خود را از ترکیه بیشتر کرده و رشد داشته باشیم، اما متأسفانه بنا به دلایل دیگری رشد ما نیز متوقف شد. ترکیه بحران و اواما باعث شد وقایعی که قرار بود در آینده ای دورتر اتفاق بیفتد، زودتر رخ دهند.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

تقابل اقتصادی ایالات متحده و چین بالاخره رخ می‌داد، ولی ترکیب ذکر شده این تقابل را زودتر محقق ساخت؛ چرا که آمریکا نمی‌توانست عدم توازن شدید تجاری با چین را تحمل کند، همچنان که در مورد ژاپن در زمان ریگان نتوانست تحمل کند. در نهایت اینکه، به نظر بنده ما نتوانستیم امتیاز مثبتی از بحران پیش آمده داشته باشیم، در حالی که با پایین آمدن قیمت نفت زیان‌هایی نیز متقبل شدیم.

**دکتر سجاد پور:** از آنجایی که بحران حالت پیچیده و مبهمی داشت، نمی‌توان در مورد این پرسش پاسخی ساده و شفاف داشت. از سوی دیگر در پرسش یک پیش فرض متقابل وجود داشت مبنی بر اینکه الزاما از هر بحرانی می‌شود استفاده کرد، در حالی که به نظر بنده این گونه نیست. از همه بحرانها نمی‌شود استفاده کرد. ایران در مقابل این بحران چه می‌توانست بکند؟ نخستین کار این بود که اثرات بحران را کاهش دهد، اگر چه اقتصاد ایران به بازارهای مالی وابستگی چندانی نداشت، دست کم تلاش شد که آسیب جدی به ساختار اقتصادی نرسد. البته در سطح بین‌المللی، منطقه‌ای یا جهانی، فقط به بحران مالی جهانی باز نمی‌گردد. فضای نوین بین‌المللی شرایط بهتر و بازتری برای قدرتهای منطقه‌ای ایجاد کرده است. این بحران باعث شد این فضا بیشتر شود که باید از آن فضا استفاده می‌شد. من فکر می‌کنم ایران به یک سیستم اجتماعی نیاز دارد تا در صورت رخ دادن اتفاقات بزرگ جهانی و منطقه‌ای، بتواند آن بحران را شناسایی کرده و وجوه مختلف آن را بررسی کند.

**پرسش:** هیچ یک از روسای جمهور آمریکا چه بوش چه اوباما، گزینه حمله نظامی را در مورد ایران منتفی نمی‌دانند، در صورت حمله به ایران حدود ۲۰ میلیارد دلار هزینه به آمریکا تحمیل خواهد شد. در صورت حمله احتمالی چه تاثیری بر اقتصاد و سیاست ایالات متحده و حتی جهان خواهد داشت. تقاضا دارم بعد اقتصادی این پرسش را آقای دکتر شهابی و بعد سیاسی آن را آقای دکتر سجاد پور پاسخ بگویند.

**دکتر شهابی:** بسیار بعید به نظر می‌رسد که اوباما خود را درگیر یک جنگ خارجی کند. هم به لحاظ اندیشه‌های سیاسی و هم به لحاظ اقتصادی اوباما به چنین عملی اقدام

نخواهد کرد، مگر در شرایط بسیار استثنایی که در آن صورت نیز از طریق سازمان ملل اقدام خواهد کرد. اوباما در مورد افزایش نیرو در افغانستان بسیار تردید و تعلل داشت، اما در مورد هابیتی بسیار سریع اقدام کرد. اوباما می خواهد نقش جدید و ویژه ای از نیروهای نظامی آمریکا در سطح جهان به نمایش بگذارد. بنابراین، تصور می کنم احتمال چنین اقدامی بسیار بعید است، ضمن اینکه افکار عمومی نیز به شدت با این اقدام مخالفت خواهند کرد. اما در صورت بروز چنین اتفاقی، این جنگ می تواند کارکردهای داخلی نیز داشته باشد، تولیدات داخلی، تجهیز کردن نیروها و غیره مدنظر خواهد بود. در نهایت اینکه، به اعتقاد من ملاحظات اقتصادی آخرین موضوع خواهد بود؛ چرا که ملاحظات سیاسی و افکار عمومی مهم است.

**دکتر سجاد پور:** نخست اینکه این پرسش قدری با پیش بینی و پیش گویی ارتباط پیدا می کند. جنگ ضمن اینکه یک اقدام نظامی است، در ادامه کار سیاسی تلقی می شود. بنابراین، جنگ تداوم سیاست محسوب می شود. در زمان بوش، جنگ و آغاز آن تفکری بود که منجر به جنگ افغانستان و عراق شد. اوباما نیز در مورد تقویت نظامی و استفاده به موقع از آن صحبت کرده است، اما می بینیم که وی حتی در مورد افغانستان نیز به راحتی تصمیم نگرفت. از ابتدای مطرح شدن افزایش نیروی نظامی در افغانستان تا تصمیم به افزایش از سوی اوباما حدود چهار ماه طول کشید. بنابراین، اوباما در مورد مسایل نظامی هم تصمیم گرفته است اما نه به راحتی، پس پویایی سیاسی برای چنین اقدامی وجود ندارد. مسئله ایران بسیار پیچیده است. عده ای از آمریکایی ها در زمان جنگ سرد طرحی داشتند که در صورت فوت امام خمینی (ره) ایران دچار هرج و مرج خواهد شد و روس ها ایران را تصرف خواهند نمود. بنابراین، ما باید اقدام مشابهی انجام دهیم و پیش از روس ها ایران را تصرف کنیم. آنها حتی پیش بینی کرده بودند ۵۰۰ هزار نیرو لازم خواهند داشت و جالب اینکه اقدام به شبیه سازی این عملیات نیز کرده بودند. در حال حاضر نیز حمله به ایران را شبیه سازی می کنند و حتی از سازمانهای غیردولتی برای تکمیل این طرح دعوت می کنند تا میزان هزینه ها و آسیب پذیریها را برآورد نمایند. اما به هر ترتیب به رغم این طراحیهها، پویایی سیاسی این جنگ در حال حاضر وجود ندارد.

**پرسش:** به نظر می‌رسد فعال شدن ترکیه در سیاست خارجی بیشتر به نگاه داود اوغلو به مسایل منطقه‌ای و جهانی برمی‌گردد. پیش از داود اوغلو، تلاش بر این بود که اروپا از سیاستهای ترکیه نگرانی نداشته باشد تا زمینه‌های الحاق به اتحادیه فراهم گردد، اما پس از روی کار آمدن داود اوغلو این رویکرد متفاوت شد. نظر شما در این ارتباط چیست؟

**دکتر سجاد پور:** زیرساختهای فکری سیاست خارجی جدید ترکیه، مدیون تفکر داود اوغلو است. داود اوغلو، عمق استراتژیک ترکیه را منطقه پیرامونی ترکیه می‌داند. این بستر فکری در خلا انجام نمی‌گیرد. سیاست یک پدیده پویاست. ترکیه نمی‌خواهد به عنوان دولت ضد غربی شناخته شود. ترک‌ها عقیده دارند اگر در منطقه قوی شوند، غرب و اروپا آنها را جدی تلقی خواهد کرد.

**پرسش:** به نظر می‌رسد یکی از آثار و پیامدهای بحران تحول از اندیشه نئولیبرالیسم به سمت یک اندیشه جدید است، به نظر شما این اندیشه جدید چیست؟

**دکتر دهشیار:** سیاست حالت پویایی دارد و با توجه به پدیده‌ها و شرایط مختلف تغییر می‌کند. حدود یک سال پیش کسی تصور نمی‌کرد آمریکا به لحاظ داخلی در شرایط کنونی باشد. محبوبیت اوپاما به کمترین میزان محبوبیت در طول تاریخ آمریکا رسیده است. در طول تاریخ ایالات متحده اوپاما کمترین میزان محبوبیت را در مقایسه با دیگر رییس‌جمهورها داشته است. این یک چرخه است که در طول چند سال محقق می‌گردد، بنابراین پیش‌بینی بسیار دشوار است و پاسخ به اینکه آمریکا به شرایط دخالت دولت، دولت بزرگ یا تفکرات واقع‌گرایی باز می‌گردد یا نه، نیاز به زمان دارد.

